

به نام خدا

مجموعه نگاهی دیگر

(۳)

طهورا

نویسنده

هما خیرخواه

سرشناسه	: خیرخواه، هما - ۱۳۴۶
عنوان و نام پدیدآورنده	: طه‌ورا / نویسنده هما خیرخواه.
مشخصات نشر	: مشهد: مؤسسه فرهنگی، هنری و انتشاراتی ضریح آفتاب، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	: ۸۰ ص:؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س م.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۴۷۶-۲۹۹-۱
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: داستان‌های نوجوانان فارسی -- قرن ۱۴
فروست	: مجموعه نگاهی دیگر؛ ۳.
رده‌بندی کنگره	: PIR ۸۳۴۲
رده‌بندی دیویی	: ۳/۶۲ فا ۸ چ
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۸۶۷۸۸۰



نام کتاب مجموعه نگاهی دیگر ۳ - طه‌ورا
مترجمان هما خیرخواه
ناشر مؤسسه فرهنگی، هنری و انتشاراتی ضریح آفتاب
صفحه‌آرا و طراح حامد منصوریان
نوبت چاپ اول ۱۳۹۸
قطع رقی
شمارگان ۱۰۰۰ جلد
قیمت ۱۴۰۰۰ تومان
چاپ دقت
شابک ۹۷۸-۶۰۰-۴۷۶-۲۹۹-۱

مرکز پخش: مشهد، خیابان امام خمینی، جنب اداره کل آموزش و پرورش خراسان رضوی
 بازرگانی: ۰۵۱)۳۲۲۸۱۴۱۰ (سفارشات: ۰۵۱)۳۲۲۸۳۴۲۲ (دفتر نشر: ۰۵۱)۳۲۲۸۰۱۶۷
 Web site - www.zarihaftab.ir Email - zarihaftab@gmail.com

«حق چاپ محفوظ است»

مقدمه

مقدمه کتاب ۱ «نیمای قهرمان» به آشنایی مختصر با کودکان و نوجوانان استثنایی گذشت. در مقدمه ۲ «خورشید در تاریکی» به بحث یکپارچه سازی بطور اجمالی پرداختیم و به اینجا رسیدیم که اولین گام برای یکپارچه سازی، پذیرش بی قید و شرط این افراد با همان شرایط خاص خودشان می‌باشد. در ضمن به این نتیجه رسیدیم که برای پذیرش صحیح آنان باید به یک «رشد جمعی» برسیم و نگاهی نو داشته باشیم یعنی از منظر دیگری به آنان نگاه کنیم تا برسیم به نگاهی دیگر.

بر همین اساس نام «نگاهی دیگر» را برای مجموعه‌ی داستانی خودم انتخاب کردم.

مجموعه‌ی «نگاهی دیگر»، شامل داستان‌هایی می‌شود که هر کدام از این داستان‌ها، گروهی از کودکان و یا نوجوانان استثنایی را هدف قرار داده است.

من در این مجموعه، سه گروه اصلی را مخاطب قرار داده‌ام. گروه اول، کودکان و نوجوانان استثنایی هستند که می‌خواهم آن‌ها را با گوشه‌ای از توانمندی‌های بالقوه‌ی خودشان آشنا کنم. توانمندی‌هایی که شاید بخاطر تمرکز بیش از حد روی ناتوانی‌ها یشان، هنوز کشف نشده‌اند. با این هدف که با شناخت درست از خودشان، به پرورش علائق و استعدادهای خود بپردازند و از حبابی که به دور خود کشیده‌اند، بیرون بیایند.

ولی مشکل اینجاست که بیرون از این حباب، آیا کسی پذیرای آنان هست یا نه ؟

بدیهی است که بخشی از پاسخ این سوال را، باید در مخاطبین گروه دوم بجوییم، یعنی کودکان و نوجوانان عادی، که در این مجموعه قصد دارم آنان را با همتایان استثنایی خود، بیشتر آشنا کنم. و یا بهتر بگویم ، تا جایی که تجربه‌ی سی ساله، و توان ادبی من اجازه می‌دهد، از فاصله‌ی ای که بین این دو گروه ، به ناحق ایجاد شده است، بکاهم.

سومین گروهی که بطور ضمنی و در لابلا‌ی متون و محتوای این مجموعه، آنها را مخاطب قرار داده‌ام، والدین هستند. چه آن والد کودک استثنایی، که بیش از آنکه خوش حال باشد که فرزندش استعداد خاصی دارد، نگران و ناراحت است از اینکه چرا فرزندش ناتوانی خاصی دارد.

و چه آن والدی که قبل از اینکه بیاندیشد آیا همجواری و یا همبازی شدن فرزند عادی و سالمش با یک فرد استثنایی عواقب مثبتی دارد یا نه، ابتدا سعی می‌کند مانع نزدیک شدن فرزندش به او شود.

به امید روزی که همه‌ی دانش آموزان، خواه سالم و عادی، خواه استثنایی در کنار هم تحصیل کنند، و وقتی هم که بزرگ شدند، در کنار هم کار کنند، و در همسایگی هم زندگی کنند.

امید آن دارم که شما خواننده عزیز هم، خواه عادی و سالم،

خواه استثنایی نگاهی دیگر به این ماجرا داشته باشید و دوباره
بیندیشید.

در مقدمه کتابهای «نیمای قهرمان» و «خورشید در تاریکی»
برایتان گفتم که داستان‌ها و نیز طرح برخی از مطالب را با عبارت
«بچه‌ها!» شروع کرده‌ام، با این قصد که ارتباط من و شما دوست
عزیز عاطفی باشد و نه خشک و رسمی.

به امید نگاهی دیگر - هما خیرخواه

تقدیم به آنان که در تاریکی به دنیا آمده‌اند

در تاریکی رشد کرده‌اند

و در تاریکی زیستند

ولی وجودشان نوری درخشان برای دیگران بود

تقدیم به همه‌ی نابینایان

طهورا

سلام بچه‌ها ! این داستان در باره‌ی دختری است به نام طهورا. طهورا هشت سال دارد. او در کلاس اول درس می‌خواند، و از اینکه امسال به مدرسه می‌رود، خیلی خوش حال است. طهورا دوستان زیادی در مدرسه پیدا کرده است. آتنا، مبینا، نازنین و زهرا، دوستان و همکلاسی‌های او هستند.

امشب جشن تولد اوست مادرش در آشپزخانه مشغول کار است. طهورا خودش را به مادر رساند و گفت: مامان جون منم می‌خوام کمک کنم. مادر جواب داد:

«عزیزم، بیا اینجا روی صندلی بشین و به من کمک کن» طهورا خود را با احتیاط به میز وسط آشپزخانه رساند، صندلی را با دست لمس کرد و روی آن نشست. او باذوق پرسید:

حالا چکار کنم؟

مادر درحالی‌که دستمالی به او می‌داد گفت:

«عزیزم، میوه‌ها و مواد سالاد را، توی این سبد گذاشتم. اون‌ها رو



خشک‌کن و توی این ظرف بذار» طه‌ورا دستمال را گرفت، سبد میوه‌ها را لمس کرد و گفت:

«باشه، الآن همه شو خوب خوب خشک می‌کنم.»

اولین چیزی که طه‌ورا لمس کرد، یک هویج بود. او از مادرش پرسید:

«مامان این هویجه، مگه نه؟» مادر جواب داد: «آره عزیزم.»

طه‌ورا تمام محتویات سبد میوه‌ها را یکی‌یکی، لمس می‌کرد و